



بسم الله الرحمن الرحيم

اشاره

بحث این بود که حکم تعلیم علوم راجح اعم از واجب و مستحب چیست؟ قاعده کلی این شد که تعلیم علوم راجح مستحب است الا در موارد خاص که بعضی از موارد خاص که عناوین کلی ویژه داشت را برشمردیم. موضوعاتی هستند که در روایات به صورت خاص به نحو استحبایی یا وجوبی ترغیب شده یکی از موارد خاص تعلیم قرآن بود و دومین مورد تعلیم الحدیث بود؛ بنابراین اگر بحث‌های خاص هم نبود یک مبنای کلی و قاعده عامی در بحث اول به عنوان تعلیم علوم واجب و مستحب داشتیم که مستحب است؛ مگر در مواردی که عناوینی آن امر را واجب بکند که چهار پنج مورد کلی بود. در موضوعات خاصی ادله‌ای وارد شده که یکی قرآن بود و به صورت مبسوط و مفصل همه ابعاد آن بررسی شد و نتایج آن را عرض کردیم. مورد دوم تعلیم الحدیث و الروایه بود که ۲۰ یا ۳۰ روایت نقل شد. عمده روایات در باب هشت ابواب قاضی جلد ۱۸ بود.

ده تعبیر که در روایات آمده بود عبارت بودند از:

- ۱- یک عده از روایات ترغیب به بسط الحدیث و نشره می‌کرد؛ بسط الحدیث همان نشر حدیث بود؛
- ۲- حفظ الحدیث؛
- ۳- با عنوان روایه الحدیث آمده بود؛
- ۴- کتابه الحدیث؛
- ۵- تسدید الحدیث فی قلوب المؤمنین که نوعی ترسیخ مضامین و مفاد حدیث در قلوب مؤمنان است؛
- ۶- افاده الحدیث یعنی فایده به دیگران برساند؛
- ۷- تبلیغ و ابلاغ؛
- ۸- حمله الی افقه یا الی الفقیه بود؛
- ۹- جاهایی بود که تعلیم الحدیث آمده بود به صورت کلی یا به صورت تعلیم الحدیث بصبیان و الحاداث؛
- ۱۰- التزاور لمذاکره الحدیث برای مذاکره حدیث، دیدن یکدیگر بروند.



در روایات می‌گوید افشاء حدیث به نامحرمان نشود منتها قرائنی دارد که احادیث خاص و ویژه نباید به نامحرمان گفت، این یک قید اضافی و درواقع یک قید مقیدی است که در بعضی روایات آمده است منتها محدود به مواقعی است که کسی تحمل ندارد یا موجب مفسده‌های می‌شود.

إضاعة الحديث مقید به موارد خاص است.

روایات عامه خیلی زیاد است از جمله کنز العمال و این بحث به لحاظ تاریخی یکی از موارد اختلاف شیعه و سنی است این‌که آن‌ها حدیث را در مقاطعی منع می‌کردند ولی شیعه و ائمه ما هیچ‌گاه منع روایت و حدیث نکردند.

یکی از موارد در کتاب‌های کلامی و مباحثاتی که بین شیعه و سنی است همین محور و موضوع است که به لحاظ تاریخی قابل دفاع و تأمل است در حقیقت روایات علاوه بر اینکه فی حد نفسه این امر را ترغیب می‌کند نوعی نظارت به منع حدیث هم دارد همان جریان منع حدیث عمر که تأکید می‌کرد که اگر حدیث نقل شود موجب می‌شود قرآن و کتاب تحت الشعاع قرار بگیرد و این موضوع در الغدير بحث شده است.

روایات ترغیب‌کننده

- این مجموعه روایات که با عناوین متعدد ترغیب به حدیث و تعاطی حدیث کردند به سه دسته تقسیم می‌شود؛
- یک گروه خصوص تعلیم را می‌گوید
 - گروه دیگر به عناوینی اشاره می‌کند که جزء مقدمات تعلیم است
 - گروه سوم هم تعلیم را می‌گیرد و هم مقدمات تعلیم و هم انحاء دیگری که تلاش مضاعف می‌کند در میان مردم حدیث محفوظ بماند. خیلی از این عناوین جزء گروه سوم است یعنی بسط الحدیث عنوان مطلق است که کتابت و چاپ حدیث در دوره‌های قبل و استنساخ حفظ کتاب‌ها و سایر اموری که در بقا و حفظ حدیث مؤثر است. همان‌طور که نسبت به آموزش قرآن و تعاطی با قرآن و ارتباط جامعه با قرآن ترغیب شده بود در رتبه بعد از آن شاهد ترغیب و تأکید بر آن هستیم.
- مجموعه روایات شاید در حدی باشد که به صورت تواتر معنوی به شمار آورد علیرغم اینکه عناوین و تعبیر متعدد است و در بین آن‌ها روایات ضعیف و صحاح وجود دارد اما تعددش شاید در حدی باشد که این روایات و خیلی از روایات دیگر با مدلول التزامی این را می‌رساند نه مدلول مطابقی.



بسیاری از احادیث در ابواب ج ۱۸ وقتی به مراجعه به ائمه و روایات آنها و شناخت ائمه تأکید می‌کند ترغیبات به نحوی دلالت می‌کند که مستحسن است این امر نشر پیدا کند؛ بنابراین اگر نگوییم تواتر لفظی است چون تعابیر متفاوت است یک نوع تواتر معنوی وجود دارد و شاید تواتر اجمالی نباشد. روی این محور مفادی که در روایات بود به صورت مطابقی به آنها اشاره شد در بسیاری از روایات به صورت التزامی و دلالت اقتضا به آن اشاره می‌شود. این محور که تعاطی جامعه حدیث و نشر آن را فراگیرید امر مستحسن و بسیار مورد تأکید است.

مباحث مهم

بعد از فراغت از اصل روایات و دسته‌بندی آنها مفادی که تقریباً به صورت تواتر به آن اشاره می‌کنند ذیل آن جهاتی از بحث وجود دارد که فهرست‌وار اشاره می‌کنیم چون نوع بحث و نتیجه‌گیری مثل بحثی است که ضمن تعلیم قرآن و کتاب مطرح کردیم.

بحث اول

این اخبار نشر الفاظ حدیث را می‌گیرد یا مضامین حدیث را هم می‌گیرد؟ روشن است که نشر حدیث به‌منظور محتوا و مضمون است و قطعاً مضمون مراد است. تفاوتی که با قرآن وجود دارد این است که قرائت ظاهر قرآن هم با عنوان خاص و تأکیدات فراوان مورد ترغیب قرار گرفته بود ولی با توجه به اینکه در حدیث نقل به معنا هم جایز است در روایاتی که ترغیب کرده تعبد به الفاظ وجود ندارد بلکه فرموده‌اند می‌توانید مضامین را نقل کنید یعنی توجه به ظاهر و الفاظ یک درجه از قرآن تنزل پیدا کرده است؛ به لحاظ قرائن عقلی و نقلی هم شاهد بر این است که حفظ مفاد و محتوا اهمیت داشته است البته نه به حدی که الفاظ اصلاً مهم نباشد و در حدی که در آن دوره باید نقل می‌شد مهم است. در این دوره نقل به مضمون جایز است منتها جای احتیاط است و انسان تا می‌تواند عوض نکند آن دوره هم همین‌طور بوده است. پس تعبد به الفاظی که در قرآن بود در حدیث نیست هم قرائن نقلی این را نشان می‌دهد و هم در خود روایات وقتی که آزاد می‌گذارند و می‌گویند نقل به مضمون بکنید، گرچه باید دقت شود که از اهمیت الفاظ کاسته نشود و منتقل کردن مفاد با حفظ نکات مانعی ندارد و بسیاری از عناوین وقتی می‌گویند نشر



حدیث، بسط حدیث، یعنی محتوا را آموزش می‌دهد و بخصوص روایاتی که تعلیم دارد «علم اولادکم، علم اهله» تعلیم که می‌گوید قبل آن «یسبقکم الیه» مرجعه» قرینه دارد که می‌خواهد مضمون را یاد بدهد.

یکی از مشکلات استظهارات فقهی ما است جایی که استظهارها روی چیزهای خیلی ریز می‌رود یعنی به واو و فا برمی‌گردد یک مقدار استظهارات سخت می‌شود ولی پاسخی که در علم فقه وجود دارد این است که نقل به مضمون از یک فردی که خبیر به لغت است و نکات آن محفوظ می‌ماند ضمن اینکه از نظر تاریخی هم تقید داشتند که حفظ شود فلذا وقتی ائمه فرمودند می‌توانید نقل به مضمون بکنید مثال زده شده «تعال هلم» درواقع می‌خواهد جلوی وسواس را بگیرد که می‌خواستند حدیث باقی نماند یعنی یک نوع احتیاط و دقتی در کار بود که اگر می‌خواستند به کار ببندند با این احتیاطات و وسواس‌ها حدیث از بین می‌رفت. مثلاً از امام صادق (ع) شنیده و شک می‌کند می‌خواهد خیلی وسواس به خرج ندهد مثال زده تعال و هلم. در پیش‌فرض‌های اجتهاد امروز خیلی بحث مهمی است و روایات هم خیلی فرق می‌کند وقتی که محمد بن مسلم باشد زراره یا یونس بن عبدالرحمن باشد، چهره‌های ممتاز که فقیه بودند و اهل دقت بودند حسابش با یک راوی معمولی فرق می‌کند.

بحث دوم

بحث دیگر این روایات مفید و خوب است یا استحباب؟ با دقت در روایات جایی که امر دارد علموا یا امثال این‌ها معمولاً سندهای خیلی معتبری ندارند و غالباً به صورت وعده ثواب و بیان آثار برای آن‌ها است و فضا و شرایط هم نشان‌دهنده ترغیب و استحباب است نه وجوب که بشود به یکی از آن‌ها استشهاد نمود. برای وجوب نشر حدیث به‌طور عام و مطلق ثوابی دارد و اگر امری هم دارد قرائتی همراهش است که نشان‌دهنده این است که نمی‌خواهد وجوب مطلق و عامی را در اینجا قرار دهد و لذا علی‌القاعده باید قائل به استحباب بشویم. تعلیم و نشر حدیث دارای استحباب مؤکد است مگر این‌که عناوین خاصه‌ای بیاید.

عناوین موجب وجوب

در قرآن کریم عناوینی موجب وجوب می‌شود یعنی موجب تبدیل استحباب تعلیم قرآن به وجوب تعلیم قرآن می‌شود:



۱- ترک تعلیم موجب تخفیف کلام الله باشد

۲. مصداق کتمان علم شود

۳. اگر تعلیم نشود موجب مهوریت قرآن شود

۴. در جایی که عمل به تکلیف شخص نیاز به تعلیم قرآن باشد

عناوین ذکر شده عناوین ثانویه‌ای است که اگر موجب ضیاع حدیث شود و ضیاع حدیث مبنای فرهنگ و معارف جامعه است که اگر پیدا شود قطعاً حرام است و واجب است که نشر داده شود تا مانع ضیاع حدیث شود. جایی که تعلیم و تعلم مبنای اعمال و تکالیف اشخاص است اما فراتر از این استحباب است؛ بنابراین در اصل مثل قرآن استحباب است مگر در جایی که عناوین ثانویه موجب وجوب تعلیم و نشر حدیث شود.

این که وجوب و استحباب هر جا باشد عینی است یا کفائی؟

به خاطر قرینه نشر و آموزش حدیث و معارف حدیث واجب کفایی است و چون این واجب انحلالی است یعنی باید به دیگری آموزش دهد و او به شخص دیگر و در هر موردی همه این وظیفه را دارند و اگر کسی اقدام کند چون مصداقش تمام می‌شود منتفی است چون دو قرینه وجود داشت برای اینکه یک واجب کفایی بشود. یک قاعده مهم که عقل آن را می‌فهمد مصداق بعد از این که یکی قیام کرد و دیگر مورد ندارد در اینجا هم منحل به اشخاص می‌شود البته نشر و بسط حدیث یک معنای عام اجتماعی هم دارد یعنی کاری بکند که در جامعه دسترس باشد مانند کتاب‌های حدیثی و نرم‌افزارهای حدیثی و امثال این‌ها. آن نیز واجب کفایی یا مستحب کفایی می‌شود و برحسب احوال و حالات متفاوت است دلیل کفائیت این است که بعد از این که کسی قیام کرد دیگر مصداقی برای آن نیست.

تعبدیات و توسلیات تعبدی است یا توسلی؟

از قسم توسلی نوع دوم است توسلی دو نوع است که بحث اصولی آن را باز کردیم. این از توسلی نوع دوم است که قوام تکلیف به قصد اخلاص نیست گرچه ثواب را بالا می‌برد اما در آن حرام است می‌شود آن را واسطه بین تعبدی و توسلی به شمار آورد یا به بیان دقیق‌تر توسلی نوع دوم قرار داد.

- اطلاعات این ادله نگفته که قصد قربت می‌خواهد مثل نماز و روزه و لذا توسلی می‌شود.



اما اینکه توسلی نوع دوم است برای اینکه همان طور که در قرآن داشتیم کسی که قرآن را بخواند یا آموزش دهد یا فراگیرد برای اینکه جلوی دیگران مقام پیدا کند یا برای ریا باشد وعده عذاب داده شده بود نظیر این را در باب حدیث هم داریم که اگر وسیله خودنمایی و ریا و جدال باشد مذمت شده است.

بحث سوم

بحث دیگر نفسیه و غریبه است که طبق استدلالاتی که بحث شد نفسی است منتهی با قیودی که در بحث قبلی اشاره شد.

در انتخاب شیوه آموزش ادله اطلاق دارد و روایات مطلقاً ما را ترغیب به گزینش بهترین راهها می‌کند هم عقل این را می‌گوید که این حکم عقلی مستقل است و شرع هم آن را تأیید می‌کند و هم در روایات آمده است. یکی از احکام ادله الان مطلق است که قرآن و حدیث را به عنوان یک واجب یا مستحب تحت شرایط متفاوت آموزش بده اما چگونه آموزش به این اطلاق دارد؟ شیوه‌ها متفاوت و متغییر است همه آنها مشمول این است اما در اتخاذ شیوه‌ها یک حکم عقلی مستقل داریم که عقل می‌گوید الزامی در آن نیست و بهترین راه که مستحسن است انتخاب کنید.

این از احکام عقلی مستقل است که مشمول قاعده «کل ما حکم بالعقل و حکم بالشرع» است؛ و لذا حکم شرعی هم می‌شود. در روایات هم به این امر اشاره شده که مؤمن کار را متقن و با بصیرت انجام می‌دهد بهترین راه را انتخاب می‌کند، اینها همان حکم عقلی است که در روایات هم به آن تأکید شده است. می‌شود گفت دلیل اطلاق دارد گرچه راجح و مستحسن است که بهترین راه و شیوه برای آموزش و نشر انتخاب شود. بحث‌هایی که در شمول بحث ششم است بحث هفتم نیز در شمول این روایات نسبت به مراحل و انواع مختلف تعلیم است یعنی برنامه‌ریزی تدوین متن و ۷-۸ نوع امر دیگر داشتیم که با تعلیم مرتبط بود ولی عیناً تعلیم نبود؛ البته در اینجا چون عنوان نشر و بسط داریم راحت است شمول ادله نسبت به سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی و تدوین متن و کمک به معلم برای نشر حدیث همه مشمول است و در قرآن با وجوه خاصی اثبات می‌کردیم و اینجا از یک جهت آسان تر است.

در دوازده عنوان و تعبیری که در روایات داریم نشر حدیث، بسط حدیث، افاده حدیث، تسدید فی قلوب المؤمنین، روایت حدیث عناوینی دارد که به راحتی اشکال دیگری را هم که عنوان تعلیم برایش صادق نیست ولی



در تعلیم هم می‌تواند مؤثر باشد را در برمی‌گیرد. هر یک از این‌ها را در قرآن یک جلسه بحث کردیم و چون خیلی متفاوت نیست فقط طرح کلی می‌کنیم مگر جاهایی که نکته خاصی داشت -

زمان ائمه طاهرین چاپ و کتابت و امثال این‌ها نبود و روات مسئله‌ای را سؤال می‌کردند و گاهی یادداشت می‌کردند و بعضی از آن‌ها حفظ می‌کردند و گاهی هم بیان می‌شد که نقل مضمون جایز است در این زمان هم نقل به مضمون و نسبت دادن به امام بدون الفاظی که در روایت آمده جایز است چون نمی‌توانیم بگوییم الفاظ روایات الفاظ ائمه است احتمالاً تغییراتی در آن حدیث پیدا شده است؛ اما یک نکته وجود دارد که خیلی وقت‌ها ما حدیث را نقل می‌کنیم تلقی مخاطبان این است که همانی است که در اصول کافی نوشته یا در وسایل یا بحار وجود دارد اگر این تلقی وجود دارد و نقل به مضمون بکنیم نوعی اقرار به جهل است و این عنوان ثانوی دارد که الان پیدا شده است. می‌گویند حدیث را خواند ولی درست نخواند برای اینکه انتظار مخاطب و قراین موجود این بود که عین الفاظ را نقل می‌کند. آنچه در این کتاب‌ها است اگر نقل شود به عنوان ثانوی اشکال ندارد ولی وقتی که تصریح بکند من مضمون حدیث را می‌گویم امام فرمودند مانعی ندارد. اگر دقت لازم در مضمون و انتقال مضمون بکند عین ترجمه به زبان‌های دیگر است ترجمه به زبان‌هایی دیگر هم نوعی نقل مضمون است و لذا گاه عنوان ثانوی دارد.

بحث چهارم

نکته دیگر اینکه آیا مضمون را با دقت نقل کنیم یا چنانچه عین آن الفاظ یادمان نیست می‌توانیم نقل بکنیم که باید در روایت بررسی شود.

یک نکته این که اگر در یک مرحله‌ای این کار انجام شد آیا در مراحل بعدی هم مجاز به این کار است بخصوص اگر عناوین ثانوی باشد؟

باید ببینیم که نقل به مضمون را مطلقاً اجازه داده‌اند یا در جایی که امکان نقل عین الفاظ نبوده است و با چه شرایط و قیودی اجازه داده شده است و برای همه زمان‌ها است یا در عصر اول بوده است و بعد که این الفاظ تثبیت شد دیگر اجازه نیست؟ این‌ها نکات مهمی است و ۷ - ۸ مورد ذیل این موضوع بحث است که در جایی ما ندیدیم بحث شده باشد.



تا اینجا هم تعلیم قرآن به طور خاص استحباب مؤکد است و هم تعلیم الحدیث که در رتبه بعد از قرآن و در شرایط خاصی تعلیم و تعلم آن وجوب پیدا می کند.

حکم ترجمه حدیث چیست؟

ترجمه حدیث مشمول همه عناوینی است که در اینجا آمده است. وقتی که در عناوین دقت شود بعضی از این عناوین حفظ الحدیث یا روایت الحدیث یا کتابت الحدیث در خود الفاظ عربی آن ظهور دارد ولی مفاد بعضی از آن ها مطلق است وقتی می گوید حدیث ما را نشر بده یا ابلاغ کن قطعاً محتوا و مضمون هم مشمول این حدیث است.

نشر حدیث که می گوید نشره و ابلاغه الی من لا یعرف بالحدیث و لا غیر العارف بالحدیث، ابلاغ به غیر عارف به دو قسم اطلاق می شود.

۱- این که عربی یاد داده شود که مقدمه نشر حدیث است

۲- حدیث را به زبان او ترجمه کند.

هر دو مورد شامل نشر حدیث است بخصوص اگر جایی منحصر به قسم دوم شود که فی حد نفسه اطلاق دارد و مضامین و محتوا را می گیرد که هم نشر و هم ترجمه و انواع و اقسامش می شود. البته روش ها شامل شیوه های مدرن و قالب جدید مثلاً در قالب طرح و تصویر و ایجاد نمایشگاه و امثال این ها می شود و خیلی کارهای خوبی انجام شده است مثلاً از آیات قرآن تصاویر زیبایی تهیه می کنند و مضامین و معارف آن در ذهن بچه جا می افتد.

نشر حدیث مستحب است الا در موارد خاص و یکی از موارد خاص جایی است که بقای معارف حدیثی به این است که مجتهد تربیت شود علمای فقه و حدیث، ادیبان آشنا به حدیث تربیت شود و شرایط خاصی هستند که الزامی می کند. و صلی الله علی محمد و آله الطهار